

یک بالندگی نیاز داریم که با همان وضعیت به حجیت‌رساندن احکام، بتوان احکام را از رده احکام فردی به احکام نظامات اجتماعی و بعد به احکام موضوعات تاریخی گسترش دهیم. منظور از موضوعات تاریخی یعنی موضوعاتی که استمرار تاریخی دارند، و دامنه اثرش در حدّ اجتماع یک زمان خاص نیست. که این‌ها متفاوت است. ما احکام فرد داریم، احکام جامعه داریم، احکام تاریخ داریم. این‌ها را باید با به حجیت‌رساندن استنباط کنیم، آن‌هم از منابع شرعی. در مرحله عمل، الآن برای مسئولان متعهد کشور، ملموس هست که بعضی از قسمت‌های دین قابلیت پیاده‌شدن پیدا نمی‌کند، هرچند که سیاست‌گذاری‌اش را انجام می‌دهند، که این کار باید این‌طور انجام شود، اما این سیاست قابلیت تحقق پیدا نمی‌کند. بروز صریح‌اش در فرمایش مقام معظم رهبری بود که در تابستان سال ۹۶. ایشان فرمودند: می‌گوییم اقتصاد مقاومتی همه تشویق می‌کنند، استقبال می‌کنند، بعد می‌بینیم پیاده نمی‌شود. می‌گوییم عدالت اجتماعی، همه استقبال می‌کنند، تشویق می‌کنند، بعد می‌بینیم پیاده نمی‌شود، چند مورد را ذکر می‌کنند، بعد یک نکته کلیدی هم به آن اضافه فرمودند که حتی می‌خواهند پیاده کنند، نمی‌شود! یعنی چی؟ یعنی گردن مجریان نیندازید که آن‌ها نمی‌خواهند پیاده کنند، باز در ادامه می‌فرمایند حتی قبلی‌ها هم می‌خواستند که پیاده کنند، نشد. بعد یک

بخواهیم، پوشش بدهیم و برطرف بکنیم. بنابراین این تحول به معنای دور ریختن ماسبق نیست، بلکه به معنای اقتداربخشی به داشته‌های قبلی حوزه‌های علمیه هم هست، کارآمدسازی معاصر و روزآمدسازی حوزه‌های علمیه هم است. اگر این مطلب را توجه کنیم، آن وقت باید توجه داشته باشیم که باید بر مبنای حوزه که در واقع حجیت در مباحثش است، این باید خدشه‌ناپذیر بماند. بنابراین، عرفی‌سازی‌اش که در برخی از دیدگاه‌ها مطرح می‌شود که در واقع دین را، به نفع علم سعی می‌کنند که تغییر در آن ایجاد کنند، این مورد پذیرش نیست. اما اگر با همان شیوه به حجیت‌رساندن بتوانیم، متناسب با مقتضیات زمان و مکان فعلی و معاصر، در آن تحول ایجاد کنیم، این حتماً برای رفع مشکلات و چالش‌های موجود لازم است.

حوزه: این چطور بایستی اتفاق بیفتد؟

استاد: من دو قسمت را اشاره می‌کنم تا بحث قدری روشن شود، قسمت اول این که می‌بینیم برای اداره کشور، یعنی برای جریان یافتن در عرصه اجتماعی، ما صرفاً رساله‌های عملیه موجود را داریم، که رساله‌های عملیه موجود احکام فرد مکلف را بیان کردند. در حالی که ما احکام ساختارهای اجتماعی، نظامات اجتماعی را لازم داریم. چه برای طراحی و تأسیس‌اش، چه برای نگه‌داری و بالندگی‌اش. ما باید قواعد توزیع قدرت، اطلاعات و ثروت در ساختارهای اجتماعی را بتوانیم به دست بیاوریم. پس



تحول حوزه‌های علمیه

در گفتگو با

سید مرتضی حسینی الهاشمی

حوزه: پرسش درباره تحول حوزه می‌باشد. در ابتدا دیدگاه خود را در چگونگی

تحول حوزه بیان فرمایید و سپس به وضعیت تحول در حوزه بپردازید؟

استاد: در بحث تحول در حوزه، تحول به معنای این است، که حوزه‌های علمیه موجود، یک ضعف و یک ناتوانی دارند و این را

نتیجه از آن می‌گیرند که بسیار تعیین کننده است، می‌فرمایند: لابد گره علمی‌ای در کار هست، بروید گره‌گشایی کنید. به نظر می‌رسد این گره‌گشایی آن بالندگی‌ای است که می‌تواند به حوزه‌های علمیه داده شود. و این را کس دیگری نمی‌تواند گره‌گشا بشود، الا حوزه‌های علمیه، که در واقع حافظان اسلامی بودن احکام هستند.

حوزه: درباره این گره که فرمودید کمی توضیح می‌فرمایید. این گره دقیقاً چیست؟ و حوزه چه نقشی در بازکردن این گره، می‌تواند ایفا کند؟ (گویا حضرت عالی تحول را هم از همین منظر نگاه می‌کنید.)

استاد: دقیقاً بله. چه منویات مقام معظم رهبری، چه تمام قواعد و احکامی که علوم انسانی اسلامی برای اداره جامعه ارائه بدهند، می‌رود در قفسه‌های کتاب‌خانه و نسخه روی میز کارشناس قرار نمی‌گیرد. چرا؟ گره این جاست. چرا این فرمایشات، قابلیت تحقق عینی پیدا نمی‌کند؟ فرمایشاتی را دین فرموده، علما استنباط کردند، تبدیل می‌شود به یک حکم. چرا این حکم قابلیت تحقق در جامعه پیدا نمی‌کند؟ راحت‌ترین جوابش این است، مجری نمی‌خواهد اجرا کند، و می‌رفت اجرا می‌کرد. اما فرمایش مقام معظم رهبری این پاسخ را خط می‌زند. ایشان می‌گویند که حتی می‌خواهند اجرا کنند اما نمی‌شود. این نشدن، گره است. چرا بین اعتقادات نظری ما، با عرصه عمل فاصله است؟ چرا آنچه که در بیان نظری می‌گوییم،

قابلیت تحقق عینی ندارد؟ و چگونه می‌شود، آموزه‌های دینی را کارآمد کرد؟ کارآمد کرد یعنی چی؟ یعنی کارآمدی دارند، اما چگونه می‌شود به این‌ها تحقق عینی بخشید. وظیفه‌ی حوزه‌های علمیه است که این گره علمی را باز کنند. متأسفانه از زمانی که رهبر انقلاب فرمودند، بیش از سه سال گذشته، من حداقل مطلع نیستم که حوزه‌های علمیه روی این گره علمی کار اساسی انجام داده باشند و گره‌گشایی کرده باشند.

حوزه: ما در این میان نیاز به چه سنخی از مطالعات داریم؟ بعضی این را مطرح می‌کنند که ما یک سری مطالعات بنیادین داریم که شما هم فرمودید گره کار نظری هست، از همان زاویه نظری بخواهیم به کار نگاه کنیم، سنخ کار مطالعاتی می‌شود، یک بخش کار مطالعات بنیادین است و یک بخش کار هم در واقع، خودش هم شامل شناخت وضع مطلوب می‌شود، یعنی آن مطلوبیت‌های اجتماعی، سیاسی و... آن مطلوبیت‌هایی که قرار است در فضای اجتماعی پیاده بشود و یا به قول حضرت عالی تحقق عینی دین در سطح جامعه، یک بخش کار هم مطالعات توصیفی است که از وضع موجود داریم توصیف می‌کنیم. به نظر می‌رسد که در این میان یک حلقه مفقود هست، آن هم مطالعات آسیب‌شناسی یا حتی توسعه‌ای هست که ناظر بر این است که ما چه کار کنیم که از وضع موجود برسیم به وضع مطلوب. آن گره اصلی کار به نظر این جاست. برداشت من از فرمایشات شما این است. این

برداشت را تأیید می‌کنید؟

استاد: مادر هر سه سطح‌اش نیاز به تحقیقات داریم. چرا؟ چون شما تا بنیان‌های جدیدی را پایه‌گذاری نکنید، نمی‌توانید داشته‌های تان را اجرایی کنید. یعنی مطالعات توسعه‌ای تان، و مطالعات کاربردی تان، بر مبنای مطالعات بنیادین جدیدتان باید باشد. یک مثال بزنم شاید روشن‌تر بشود. ما در مباحث حوزه بحث تراحم را داریم. تراحم یعنی چه؟، یعنی اگر که طفلی در آب افتاده، دارد غرق می‌شود و از طرفی شما هم نمازتان دارد قضا می‌شود، از این طرف هم می‌دانید که نماز ستون دین است، نماز خط بین ایمان و کفر است، نماز اگر قبول شد اعمال دیگر قبول می‌شود، اگر قبول نشود اعمال دیگر هم مردود می‌شود و... این‌ها را چه کسی گفته است؟ خداوند متعال. حالا این دوتا در تراحم قرار گرفتند، من چه کنم؟ همان خداوند می‌فرماید نماز را بگزار کنار، ولو قضا بشود. انقاذ غریق اولویت دارد. یعنی چی؟ یعنی در تراحم بین دو فعل، اقامه نماز یا انقاذ غریق. برای من مشخص می‌کند که برو انقاذ غریق را انجام بده، به یادداشتن نمازت را ترک کن. درست است؟ این حکم فردی خیلی واضح و روشن بیان شده. ولی در حکم اجتماعی، این‌طور نیست که شما یک فعل خاص را به نفع یک فعل دیگر کنار بگذارید، بلکه تعدادی از افعال را باید باهم انجام بدهید. این‌جا نسبت بین این‌ها تعیین‌کننده وضعیت است. دقت بفرمایید. کشور نیاز به کشاورزی، صنعت، خدمات،

صادرات، واردات و... دارد. من به‌عنوان مسئول تخصیص‌های کشور، می‌خواهم امکانات کشور را تخصیص بدهم. به چه نسبتی بین این امور تخصیص بدهم؟ فعل تصمیم‌گیری من نسبت به تخصیص هر یک از این‌ها با هم تراحم ندارد، به معنای این که یکی را به نفع دیگری کنار بگذارم، بلکه باید بین‌شان تناسب برقرار کنم. این تناسب و نسبت برقرار کردن، هر کدام می‌تواند یک نوع اقتصاد را تحویل بدهد. مثلاً می‌توانم بگویم کشاورزی فعل انبیا و اولیا بوده، صنعت یک چیز جدید است، در کمترین حدّ به آن پردازم، در کشاورزی به بیشترین حدّ. می‌توانم دقیقاً نقطه بالعکسش عمل کنم، یعنی بگویم الآن دنیا دنیای صنعتی‌ست، اگر صنعت برتر باشد مثل ژاپن، همه دنیا محصولات کشاورزی را به تو می‌دهند. چون به‌دست آمدنش ساده است! چه نسبتی بین این‌ها برقرار باشد، آیا همه را به یک نسبت قرار بدهم. پنجاه درصد کشاورزی، پنجاه درصد صنعت؟ اگر فقط همین دوتا هستند. آیا صفر کشاورزی صد صنعت؟ آیا صد کشاورزی صفر صنعت؟ این‌ها گزینه‌های مختلف هست. آیا شصت چهل؟ هفتاد سی؟ هر کدام یک اقتصادی را تحویل می‌دهد.

حوزه: حالا نسبت این تناسب‌ها با بحث تحول حوزه چیست؟!

استاد: بحث این است که اگر شما نتوانید این نسبت‌ها را منسوب به شرع کنید، همان‌طور که در باب تراحم احکام فردی

به شرع نسبت می‌دهید (و مثلاً می‌گویید انقاض غریق واجب است، نماز قضا بشود، اشکالی ندارد) الآن هم که در تزامم میان احکام متعدد اجتماعی قرار گرفته‌اید اگر نتوانید این تناسبات را به شرع نسبت دهید، نمی‌توانید به این راحتی مجریان را متهم کنید. کجا حوزه ما به این مسئله ورود کرده است؟ و تا پیدا نکنند چگونه می‌شود تصمیم‌سازان کشور را متهم کرد که چرا ضد اسلام تصمیم گرفتید؟ حوزه‌ها باید مجهز به ابزاری بشوند که بتوانند استنباط کنند از دین نسبت بین امور را آن هم امور اجتماعی.

حوزه: فهم این نسبت چه تأثیری دارد؟

استاد: بگذارید مثالی بزنم؛ اگر شما، برای مجلس عروسی یک عروسی لازم دارید. به افرادی بگویید که من محصولی می‌خواهم که از آب، شکر، آرد و روغن تشکیل شده است، بروید برای من درست کنید و بیاورید. اگر نسبت بین این متغیرها، بین این عوامل مؤثر، در موضوع تان را معین نکنید، طرف حلوای عزا درست می‌کند و می‌آورد! یکی دیگر کلوچه درست می‌کند و می‌آورد، آن یکی بیسکویت درست می‌کند و می‌آورد، هیچ کدامش را نمی‌توانید ببرید در مجلس عروسی. علت چیست که این طوری شده است؟ همه که از آب و شکر و روغن و آرد تشکیل شده‌اند. پس چرا این قدر متفاوت هستند؟ چون نسبت‌ها و روابطش متفاوت تعریف شده‌اند.

حوزه: به نظرم می‌رسد صورت ابتدایی

فرمایش شما را، شهید مطهری قبلاً هم بیان کرده بود، تحت این عنوان که در حوزه‌ها درکی که از عدالت وجود دارد، درک فردی هست در واقع. یعنی عدالت را محدود می‌کنند به عدالت امام جماعت و این قبیل مسائل، و لذا درکی از ابعاد اجتماعی عدالت وجود ندارد و یا خیلی کم‌رنگ است و لذا در بحث تحول حوزه، چنین نگاه‌هایی را می‌توان به مثابه نقاط عطفی مطرح کرد. حال سؤال این است که این نسبت‌ها را در کجا باید تعیین تکلیف کرد؟ در فضای باورها و جهان ذهنی حوزه؟ در نهاد علم در حوزه؟ در کنش‌گری‌های اجتماعی روحانیت؟ نقطه شروع این تحول دقیقاً در کجاست؟

استاد: نقطه شروع اصلی به نظرم در اصول فقه است. اصول فقه حوزه باید روش بحث بشود. عرض کردم که باید در واقع ابزار استنباط تکامل پیدا کند، اصول فقه، زمان شیخ انصاری، چون اصول فقه ابزار فقیه است برای به کار بستن نهایت تلاشش، برای استنباط احکام اسلام. خوب، این در طول تاریخ تحول پیدا کرده است. از جمله حدود ۱۵۰ سال پیش، شیخ انصاری، شیخ اعظم، یک مقداری نسبت به ما قبل تغییر در آن ایجاد می‌کند، لذا یک دفعه می‌بینید چیزهایی از همان منابع فهمیده می‌شود که ماقبل‌ها نمی‌فهمیدند. «ابزار استنباط» به نظرم باید تکامل پیدا کند، که این ابزار، هم با استدلال عقلی تکامل پیدا می‌کند. باید نشان بدهیم که اگر بخواهیم دین پیاده

شود، چگونه می‌تواند نسبت‌ها را تعیین کند، و این نسبت‌ها را چگونه می‌توانیم از منابع در بیاوریم؟

حوزه: این وظیفه‌ی علم اصول است؟

استاد: بله دقیقاً. در واقع ایجاد تناسب، همان‌طور که بقیه ابزارهای استنباطی را در اختیار فقیه قرار می‌دهد، این جا هم باید بتواند قرار بدهد.

حوزه: در واقع آن شیفیت پارادایمی که قرار هست اتفاق بیفتد تا تحول در حوزه اتفاق بیفتد، مبدأش علم اصول است؟

استاد: بله. ببینید سیاست‌گذاری کشور هم جزو احکام مورد نیاز است که باید از دین استخراج شود. یکی از ادله بعثت انبیا این است که چون بشر عقلش به سعادت خودش نمی‌رسد، نمی‌تواند در روابط اجتماعی خودش، عدل و ظلمش را تعریف کند، لذا باید خداوند ارسال رسل کند، انزال کتب کند، بگوید شمای که می‌خواهید بروید از سر کوچه، این لیوان را بخرید، اگر طبق فرض یک عمل کردی، تو ظالمی، مغازه‌دار مظلوم واقع شده است. اگر طبق فرض دو عمل کردی، تو مظلومی مغازه‌دار ظالم واقع شده است. اگر طبق فرض سه عمل کردید هر دو عادلید. عادل و مظلوم را می‌برم بهشت، ظالم را می‌برم جهنم. همین هست یا نیست؟ من از شما سؤال می‌کنم؟ کل عدل و ظلمی که در خرید یک لیوان رخ می‌دهد چقدر است؟ می‌شود من بپذیرم که دین ما برای هزارتا یک تومنی که بابت خرید یک لیوان پرداخت

می‌شود لازم است که ارسال رسل و انزال کتب کند، اما در عدل و ظلم کلان اجتماعی هیچ حرفی نزده باشد؟ پس باید به طریق اولی احکام اجتماعی را از دین استخراج کنیم. و این الآن در حوزه انجام نمی‌گیرد. پس شما باید، احکام تخصیص‌ها را از اسلام به دست بیاورید، و الا اگر بگویید دین ندارد چنین ظرفیتی را آن‌گاه یا دین تان ناقص است و باید دین تازه‌ای بیاید که این، با خاتمیت دین تان نمی‌سازد، یا اگر دین تان خاتم است، لاجرم در دین ذکر شده است. اما شما ابزار استنباطی‌اش را نداشتید. چرا؟ چون مبتلابه نبوده. تا قبل از مشروطه که نوع حکومت‌ها، حکومت‌های بسیط بوده، اصلاً نیاز نداشتید، از زمان مشروطه تا زمان انقلاب اسلامی حکومت‌ها دست ما نبوده که این مسائل مورد دقت قرار بگیرد. یعنی کسی نمی‌آمده بگوید در شورای اقتصاد این‌گونه دارند تصمیم می‌گیرند، حضرت آیت‌الله‌العظمی شما نظرتان از دین را به ما اعلام بفرمایید. از اول انقلاب تا الآن هم علما توجه به این مسئله پیدا نکردند که عدل و ظلم‌های اجتماعی بسیار گسترده‌تر از عدل و ظلم‌های شخصی است، و این چیزی نیست که بالبداهه بشود کسی متوجه‌اش بشود، در واقع نسبت‌ها را خداوند باید فرموده باشد نه عقلای بشر؛ که اگر بنا شد معیار و مبنا را عقلای بشر به دست بدهند، کینز یک دستور می‌دهد، مارکس دستور دیگری می‌دهد. یکی می‌شود اقتصاد کاپیتالیستی، یکی می‌شود اقتصاد سوسیالیستی. شما باید

ببینید مبنای اسلام، چه تخصیصی را و چه نسبتی را برقرار می‌کند بین امور؟ کمترین که با ساده‌نگری هم نمی‌شود گفت که خیلی خوب براساس نیاز کشور، هرچه نیاز داریم! اتفاقاً دشواری بحث تزاحم در این است که هر دوش لازم است. در حقیقت تزاحم در این جا به معنای اولویت‌بندی کردن هم هست؛ پس در بحث تزاحمات اجتماعی، اولاً، باید میزان این نسبت‌ها مشخص باشد، ثانیاً، باید همه‌اش وجود داشته باشد و لذا هیچ‌کدام را به نفع دیگری نمی‌توانیم ترک کنیم. این‌ها را باید دین را در بیاریم (معنای عدل هم همین است دیگر) این جا باید عدل و ظلم تعریف بشود. آن وقت اگر خواستید عدل و ظلم را از پیش خودتان تعریف کنید و بگویید، این جا عدل و ظلمش براساس عقل بشر است، می‌پرسم براساس کدام عقل بشر؟ اقتصاد سوسیالیسم، عدل و ظلم را یک جور تعریف می‌کند، در مسائل عدل و ظلم اجتماعی اقتصادی، اقتصاد کاپیتالیسم یک جور دیگر تعریف می‌کند. اگر اسلام، نه سوسیالیسم است نه کاپیتالیسم، باید خودش تعریف کند، نمی‌تواند به دست عقلای بشر به معنای دانشگاه‌رفته‌های غرب یا شریک قرار بدهد.

حوزه: خود اسلام یکی از معیارهای قطعی استنباط را عقل بشر قرار داده است.

استاد: بله، اما عقل متعبد! اسلام، نه عقل کینز را عقل می‌داند و نه عقل مارکس را. چون اگر بخواهد هر کدامش را به حجیت قائل

بشود، باید بساط دین را کلاً جمع کنیم. **حوزه:** قواعد این تناسب را چه کسی بیان می‌کند؟

استاد: قواعدش را هم دین تعیین می‌کند. **حوزه:** تعبیر قواعد خیلی مبهم است. وقتی از تناسب داریم صحبت می‌کنیم، تا حد زیادی پای کمیت وسط می‌آید. این کمیت‌ها نیاز به دقت فوق‌العاده‌ای دارد، آن هم در حوزه اجتماعی. مشخصاً این کمیت‌ها و ضرایب این نسبت‌ها را چه کسی یا چه چیزی تعیین می‌کند؟

استاد: این زمانی است که شما اصول فقه‌اش را درآورده باشید.

حوزه: نسبتی هم بین واقعیت و این قاعده وجود دارد؟

استاد: بله. شما اول مبنایش را باید بگذارید. که چطوری قواعد تناسب را باید به دین منتسب کرد، تا بعد بیایید و بگویید که این آیا این نسبت، باید انعطاف داشته باشد یا باید صلب باشد؟

حوزه: چه چیزی این را پیچیده می‌کند؟ فهم این قضیه را؟ چون به ظاهر با یک مقوله ساده مواجه هستیم؟

استاد: به نظرم مدرنیته این پیچیدگی را ایجاد کرده یا دست کم نقش مهمی در آن دارد. ولی این که در طول این ایام بعد از مدرنیته به ویژه در این ۱۳۰ سال گذشته که دولت آمرانه‌ی مدرن در ایران شکل گرفته، این پیچیدگی‌ها را مضاعف می‌کند. البته یک پیچیدگی هم ناشی از ذات خود امر

اجتماعی است که اساساً پیچیده است و در این جا حوزه‌های ما هم دچار ساده‌انگاری در فهم شدند و این پیچیدگی‌ها را و این نسبت‌ها را به درستی متوجه نشدند.

حوزه: بگذارید یک سؤال صریح بپرسم! اگر جناب عالی مسئول حوزه بودید، اولین قدمی را که برای اصلاح حوزه و تحول در حوزه، به ویژه در ارتباط با این نظام دانشی، مدنظر قرار می‌دادید، دقیقاً چه بود؟

استاد: به نظرم اولاً، باید اعتقاد و باور به مواردی که عرض کردم در حوزه و در میان دانش‌آموختگان حوزه به وجود بیاید. ثانیاً، ما در عصر حاضر به علوم انسانی کارآمد اسلامی که مسئله‌اش عینیت اجتماعی باشد (نه علوم انسانی اسلامی‌ای که برود در قفسه کتاب‌خانه) نیاز داریم و باید بتوانیم آن را تدوین کنیم. ثالثاً، بحث حکمت و مبانی حکمی هم مهم است. در واقع از چالش عینی آدم به ریشه‌ها. ریشه‌اش این است که حکمت متعالیه و حکمت اسلامی بسیار عالی است، برای تئوریزه کردن و تئوری‌پردازی نسبت به پرستش خداوند در اعتقادات فردی خیلی خوب است، اما اگر بخواهد این مسئله تکامل پیدا بکند، باید امتداد اجتماعی بیابد. فرمایشی که مقام معظم رهبری هم روی آن تأکید فرمودند و همه این‌ها سرفصل‌های مهم تحول حوزه است.

حوزه: آیا این امتدادبخشی اجتماعی تاکنون محقق شده است؟

استاد: بله تا حدودی، اما به انحراف رفته

است! چرا؟ چون با ساده‌انگاری خیال کردند باید مثلاً مستقیماً برویم سراغ کتاب *اسفار*، بگردیم ببینیم چگونه می‌شود این را پایه، برای علوم انسانی اسلامی، حالا چه بخش سیاست، چه بحث اقتصاد، چه بخش‌های دیگر قرار بدهیم. (آن هم با یک سری کلید واژه‌ها!) و بعد هم دقیقاً این را منتسب کنیم به مرحوم ملاصدرا! درحالی که این به نظر من به انحراف رفتن است!

حوزه: طرح ایجابی شما و آن مسیری را که برای این امتدادبخشی درست می‌دانید چیست؟

استاد: مقصود از امتدادبخشی اجتماعی در حکمت اسلامی، به نظر من روشن نمی‌شود الا زمانی که شما بحث تحول شناسی را اول داشته باشید؛ یعنی این که چه وقت ما می‌گوییم یک علم متحول شده و چه وقت متحول نشده؟ دوم این که آیا تحول‌ها همه از یک سنخ‌اند؟ و ما قبل خودشان را نسخ می‌کنند و دور می‌ریزند و جایگزینی معرفی می‌کنند؟ یا نه، این یک نوع تحول است و ما تحول‌های دیگری هم داریم ضمن این که واقعاً تحول هستند، اما اصلاً قبلی‌ها را دور نمی‌ریزند؟ اگر این روشن بشود، آن وقت مشخص می‌شود که امتدادبخشی اجتماعی به حکمت معالیه چگونه رخ می‌دهد؟

حوزه: در بحث امتدادبخشی اجتماعی و سیاسی حکمت متعالیه، مستحضرید که طی یکی دو دهه اخیر، آثار متعددی در این خصوص تولید شده است؛ به ویژه از باب مثال آثاری که

در حوزه فلسفه سیاسی در پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی قم را می‌توان نام برد. کارهای موجود را اولاً، کدام سنخ از این تحولات می‌بینید و اگر نابسندگی‌هایی دارد برای ما طرح بفرمایید، ثانیاً، آن تحولی که مدنظر حضرت عالی هست و حوزه باید انجام بدهد، کدام تحول است؟ آن تحول مطلوب که قرار است از طریق تحول در حکمت، تحول در حوزه را رقم بزند و نهایتاً تحول در عینیت اجتماعی را منجر شود، دقیقاً چیست و ابعاد و مؤلفه‌هایش کدامند؟

استاد: البته مسئله من بررسی کارهای انجام گرفته نیست، بلکه کارآمدی در ساحت عینیت اجتماعی است. من می‌گویم اگر امتدادبخشی‌ای اتفاق افتاده باشد باید کارآمدی عینی حکمت اسلامی نشان داده می‌شد. شما اگر بتوانید یک نسخه و یک نمونه عینی ارائه بدهید و بگویید که از حکمت متعالیه، مشخصاً فلان مبنا را در علوم سیاسی، اقتصادی و جامعه‌شناسی و... گرفته‌ام آن وقت می‌توانید مدعی امتدادبخشی شوید. برخی از این دوستان معتقدند که انقلاب اسلامی، نسخه علمی حکمت صدرایی در عرصه سیاست است. آیا واقعاً انقلاب اسلامی براساس یک نسخه نوشته شده منظم بود؟ یا براساس نور الهی و دید حضرت امام بود؟ (این اول دعواست دیگر!)
حوزه: معتقدین به حکمت صدرایی و آن اعظامی که خودشان را متولی این امتدادبخشی سیاسی و اجتماعی می‌دانند، مدعی حل همه مسائل نیستند و می‌گویند قدم‌هایی برداشتیم، نه این که به مطلوب

رسیدیم، می‌گویند حداقل اش نظام سیاسی نه، نظریه ولایت فقیه حضرت امام، مستنبط از امهات فلسفه صدرایی می‌باشد، اگرچه در سطح نظام این اتفاق نیفتاده ولی در اصل نظریه ولایت فقیه این اتفاق افتاده است. **استاد:** من از شما می‌پرسم، اول ببینیم کلاً، فلسفه‌ای که می‌خواهد پشتیبانی کند از اداره جامعه به چه سؤالی باید پاسخ بدهد؟ تا ببینیم اصلاً سؤالات را پاسخ داده یا نداده است؟ به نظر ما می‌رسد که سه تا سؤال را باید بتواند پاسخ بدهد و تعیین موضع دقیق و شفاف بکند.

یکی، بحث وحدت و کثرت، جامعه یک موجود بسیط نیست. تصور قدیم از جامعه این بود که جامعه یک موجود بسیط و شبیه یک اتم است درحالی که امروزه می‌دانیم که نیست و جامعه یک سری کثرت متشتت هم نیست که هیچ ربطی به هم نداشته باشند، یک سری کثراتی است که یک وحدت پیدا کردند، پس باید موضع‌اش را نسبت به وحدت، کثرت و نسبت به رابطه این دو بیان کند.

دوم، جامعه‌ای را که می‌خواهید اداره کنید، حالا چه با علوم سیاسی، چه اقتصادی، چه جامعه‌شناسی، یک موجود ایستا و ساکن نیست، یک موجود پویا و متحرک است. در حرکت زمان دارید و مکان و نسبت بین این‌ها را باید بتوانید بیان کنید.

سوم، افراد جامعه که جامعه را تشکیل دادند، موجودات مجبور نیستند، موجوداتی هستند که اختیار دارند، اما این اختیارشان

به معنای تفویض نیست، اراده آزاد به این معنا که من هر کاری را دلم خواست می‌توانم بکنم، این گونه نیست. خیلی کارها را هم نمی‌توانی بکنی، از آن طرف، مدعی این هستید که این موجودات علم هم دارند، رابطه بین آگاهی و اختیارشان را هم باید مشخص کنید، پس در واقع شما دارید در باب یک موجودی صحبت می‌کنید، که کل است، کل یعنی هم اجزا دارد، هم وحدت دارد. متحرک است، که حرکت در عالی‌ترین شکلش می‌شود متغیر، پس مجموعه شما با یک کل متغیر مختار طرف هستید. شما باید بتوانید که از حکمت متعالیه، پاسخ این سؤالات را به گونه‌ای که بتواند مبنایی برای نظریه‌پردازی از جمله ولایت فقیه، اقتصاد و حکومت اسلامی، هر کاری که می‌خواهید در سطح جامعه‌سازی انجام بدهید، پیدا کنید. آیا حکمت متعالیه کل متغیر مختار را می‌تواند تفسیر کند؟ به گونه‌ای که وحدتش اعتباری نباشد، کثرتش هم اعتباری نباشد. زمانش را بتواند تعریف کند، مکانش را هم بتواند تعریف کند. نه مثل فیزیک که می‌گوید اگر زمان را دقیق خواستید بگویید، مکان را از دست داده‌اید، اگر مکان را خواستید دقیق بگویید زمان را از دست داده‌اید، هم چنین نسبت بین اختیار و آگاهی هم مهم است. آیا وقتی من چیزی می‌دانم، بد است و انجام نمی‌دهم، خوب است انجام می‌دهم؟ این که می‌شود جبر علمی؟ اگر این طور نیست، پس یعنی اختیار من ربطی به آگاهی من ندارد؟ من بدانم

این حرام است یا ندانم، برمی‌دارم می‌خورم؟ (این که جبر است). پس رابطه‌اش چیست؟ تا این سه مسئله توسط یک دستگاه فلسفی پاسخ داده نشود، نمی‌تواند کل متغیر مختار را، یعنی جامعه را، مبنایی برایش ارائه بدهد. این مبنا که ارائه شد تمام فروعاتی را که در اقتصاد و جامعه‌شناسی و علوم سیاسی و جاهای مختلف، مدیریت و... بخواهید استنباط کنید، بشود بر پایه‌ی آن سوار کرد و استنباط کرد. تحولی را هم که در حکمت متعالیه مدنظر هست، به معنای نسخش نیست، در واقع تکاملش هست.

حوزه: اگر تکامل است پس چه اصراری بر استفاده از واژه تحول داریم؟

استاد: من شاخصه دادم و از این جهت عرض می‌کنم تحول، زمانی که مبنا عوض بشود، مبنای فلسفی، نگرش روشی عوض بشود، مفاهیم پایه عوض بشود. مبنای فلسفی عوض شده، نگرش منطقی عوض شده، مفاهیم پایه یک علم هم عوض شده، این حتماً تحول می‌شود. اما تحول یک نوع نیست، تحول انواع دارد، یک نوعش تحول ناسخ است، که مثل نجوم کوپرنیکی که اگر انقلابی رخ می‌دهد، می‌گوید نجوم بطلمیوسی باطل است، بریزید دور، نجوم کوپرنیکی را سرجایش بیاورید. اما یک نوع دیگر تحول هم داریم، که می‌گوید گرچه قبلی‌ها خوب بودند، اما ظرفیتش تا این حد است. مثل تحولی که در ریاضیات رخ داده است، می‌گوید ظرفیتش تا این حد است،

خیلی هم خوب است، هنوز هم به کارش ببند، اصلاً دور نکن، اما اگر می‌خواهید این قسمت دوم را که او نمی‌تواند پوشش بدهد، ظرفیت ندارد که اصلاً بخواهد به آن نوع سؤال پاسخ بدهد، می‌خواهی بپوشانی، یک علم دیگر پایه‌گذاری باید بشود، مبنای جدید، نگرش منطقی جدید، مفاهیم پایه‌ای جدید، اما این قبلی را کنار نمی‌زنی بلکه توسعه‌اش می‌دهید، به حیطة اش وسعت می‌بخشید، با این قسمتی که به عنوان مکمل می‌آورید؛ درست مثل ریاضیات جدید. آنچه که در حکمت متعالیه باید رخ بدهد، دقیقاً این است، که باید توسعه پیدا کند، امتدادبخشی اجتماعی اصلاً معنایش این است.

حکمت متعالیه، حکمتی است که اعتقادات فردی را خوب سامان‌دهی می‌کند، ایمان فردی را نسبت به خداوند خوب تثوریزه می‌کند، و از این جهت بسیار عالی است، الآن هم نگه دارید، بیانش کنید، و به کارش ببندید، اما توسعه‌اش بدهید به احکام اجتماعی، یعنی امتدادبخشی اجتماعی‌اش به این است که مبنایش، نگرش روشی‌اش، و مفاهیم پایه‌ای‌اش عوض بشود، اما دقیقاً همان کار را انجام می‌دهد، یعنی همان پرستش خداوند را تثوری‌پردازی می‌کند برای ساحت اجتماع (توحید فردی را می‌کند توحید اجتماعی) کمالین که او اعتقادات فردی را برای پرستش خداوند سامان‌دهی می‌کرد، این امتداد اجتماعی به آن می‌بخشد. کمالین که ریاضیات قدیم برای محاسبات

خرد، محاسبات جسم ساکن، جسم با سرعت ثابت بسیار خوب است، الآن هم به کارش ببندید، اما اگر جسم شتاب‌دار را، سرعتش را محاسبه کنید، این نیاز به توسعه‌بخشی دارد، این توسعه‌بخشی، حاصل عوض شدن مبنای فلسفی، نگرش منطقی و مفاهیم پایه‌ای آن است، هیچ اشکالی هم ندارد. لذا تحول را حوزه باید از این زاویه ببیند. حالا من یک موردش را عرض کردم که بحث علوم عقلی و فلسفه اسلامی به ویژه حکمت متعالیه بود. حوزه: این تحولی که شما فرمودید به نظر، دست‌کاری تشخیص‌هاست! و خیلی فراتر از تحول به معنای تکامل محسوب می‌شود. فرمودید تحول یعنی این که مبنا عوض شود. وقتی مبنا عوض شد که دیگر تحول نیست، چیزی فراتر است و اصلاً ممکن است حکمت متعالیه نباشد، یک چیز دیگری باشد که به کلی قلب ماهیت داده است.

استاد: نه، مگر از نظر شما ریاضیات جدید یک چیز دیگری غیر از ریاضیات قدیم است؟ می‌گویید امتداد ریاضیات قدیم است، لذا می‌گویید توسعه آن می‌باشد. اگر به ریاضی‌دان قدیم بگویید، شما چه چیزی را محاسبه می‌کنید؟ می‌گوید من دارم محاسبات جسم را انجام می‌دهم. (اساتید دانشگاه هم این‌ها را یکی می‌دانند، این‌ها اصلاً نمی‌گویند ریاضیات قدیم و جدید، بلکه همه را ریاضیات می‌دانند) درحالی که این‌طور نیست؛ چرا که شما فقط حرکت جسم ساکن یا جسم با حرکت ثابت را می‌توانید با

ریاضیات قدیم اندازه‌گیری و محاسبه کنید ولی محاسبات جسم شتاب‌دار را نمی‌توانید اندازه‌گیری کنید. درست است؟ به ریاضی‌دان جدید هم می‌گویید شما چه کار می‌کنید؟ می‌گوید من محاسبات جسم شتاب‌دار را انجام می‌دهم، جسم متحرک را. بعد از او می‌پرسید که آیا در نظریه شما، شیئی در عالم هست که اصلاً ساکن باشد؟ یا همه چیز متحرک است؟ می‌گوید نه، همه چیز متحرک است. بعد از او می‌پرسید، چرا می‌گویید که ریاضیات قدیم، هنوز هم خوب است؟ می‌گوید برای این که اصلاً آن اندازه دقت لازم نیست در بعضی جاها و لذا هنوز هم ریاضیات قدیم کاربرد دارد. به عنوان مثال وقتی شما یک دیوار را دارید رنگ می‌کنید طبق ریاضیات جدید، ممکن است حرکت‌هایی که در خیابان اتفاق بیفتد، امواجش بر روی دیوار تأثیر داشته باشد، اما مگر چقدر تأثیر دارد که ما بخواهیم به خاطر آن رنگ دیوار، ابتدا بر اساس ریاضیات جدید، تأثیرات این امواج را محاسبه کنیم و آن وقت دیوار را رنگ بزنیم؟! چه بسا این دقت محل کار هم باشد که هست؛ ولی بحث این است که دست کم این تفاوت‌ها را اشراف داشته باشیم. دقیقاً حرف ما هم نسبت به حکمت صدرایی همین است، بله، مبنا عوض شد، مفاهیم پایه تغییر کرد، یک چیز دیگر شد، من هم می‌دانم که یک چیز دیگر شد، فلسفه نظام ولایت، غیر از فلسفه اصالت وجود است، اما برای سامان‌بخشی به اعتقادات فردی همان خوب است، همان عالی است. منی که

می‌خواهم برای اعتقادات فردی سخن بگویم و تثوری‌پردازی کنم، اصلاً لازم نیست به نظام ولایت بپردازم، اما وقتی می‌خواهم بیام و امتداد اجتماعی بدهم، می‌خواهم قواعد مدیریت اجتماعی، جامعه‌شناسی اجتماعی، علوم انسانی اجتماعی، اقتصاد اجتماعی، علوم سیاسی اجتماعی را امتداد بدهم، این‌جا لازم می‌شود. کما این که شما وقتی می‌خواهید یک برج بسازید، می‌خواهید یک موشک بفرستید کره ماه، می‌خواهید اتم را بشکافید، دیگر نمی‌توانید از ریاضیات قدیم استفاده کنید. ولی اصلاً هم نمی‌گویید این یک چیز دیگر است، آن هم ریاضیات است. می‌گویید ریاضیات است. لذا از نظر بنده، فلسفه نظام ولایت امتدادبخشی اجتماعی حکمت صدرایی است، و جالب است بدانید که این پروژه‌ای بود که شهید فخری‌زاده هم روی آن کار می‌کرد که امیدارم جهت بسط بیشتر این مسئله در آینده فرصتی بشود. این کلیت آن چیزی است که من راجع به «تحول حوزه» می‌توانستم بدان اشاره کنم.

پی‌نوشت:

* پژوهشگر و مدرس حوزه.